

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه ی ، یکشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۹۴ - ۲۵ ربیع الثانی ۱۴۳۷

ادامه بررسی روایات تقیه و بررسی دلالت آن بر منع از خروج:

بحث در مورد دسته ی چهارم روایات در منع قیام قبل از قیام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بود که آن، روایات تقیه است.

خلاصه بحث گذشته:

گفته شد که این روایات دو قسم هستند؛ قسم اول دلالت بر وجوب مطلق تقیه می کند (چهار روایت را در این باب مطرح می کنیم) و قسم دوم روایاتی است که دلالت می کنند بر وجوب تقیه تا ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.

از دسته ی اول دو روایت را مطرح کردیم که این چهار روایت تقریباً مضمون تمامی روایات دال بر تقیه را در بر دارند.

نکته ی دیگر آن که آگه در معنای این روایات دقت کنیم، معنای واقعی تقیه را هم در می یابیم.

روایت سوم:

روایت معمر بن خلاد که روایت استثنایی خاصی است و از امام کاظم علیه السلام.

عمده‌ی روایات تقیه از باقرین علیهما السلام نقل شده است. از امام کاظم و امام رضا علیهما السلام هرکدام یک روایت نقل شده و از امام هادی و امام عسکری علیهما السلام با وجود این که در اوج دوران تقیه بوده‌اند، عجیب است که از این دو بزرگوار روایتی در مورد تقیه نداریم. البته روایاتی که در وسائل الشیعه نقل شده‌اند.

عمده‌ی روایات تقیه مربوط به زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام است که علیرغم این که دوران آن دو امام همام، دوران تقیه نبوده است.

محمد بن یحیی از ثقات است و خود معمر بن خلاد هم از اصحاب مورد توجه امام بوده‌اند.

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَ عَنِ الْقِيَامِ لِلْوَلَاةِ - فَقَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي - وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ.^۱

در معنای «ولایة» بحث است که مقصود آن اگر والیان امر باشد، استعمالش با لام مناسبت ندارد (باید علی الولاة باشد که به این صورت در هیچ جا ضبط نشده است)

احتمال دیگر آن است که «ولایة» را به معنای ولایتمداران و پیروان اهل بیت علیهم السلام بدانیم که بگوییم این قیام برای آنان مورد سؤال قرار گرفته است.

ظهور قیام در خروج است. اما اگر معنای قیام را از ظهورش بگردانیم و آن را به معنای کار کردن و قیام به امر برای ولایة در نظر بگیریم، به معنای کار کردن برای حکام است. اما عدم التقدير أولى من التقدير.

روایت از جهت سند هیچ مشکلی ندارد، اما از نظر دلالت اضطراب دارد.

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۶، ص: ۲۰۴؛ ۲۴ باب وجوب التقية مع الخوف إلى خروج صاحب الزمان ع؛ ج ۱۶، ص: ۲۰۳.

نکته‌ی دیگر آن است که امام کاظم علیه السلام در جواب معمر بن خلّاد پاسخی از خودشان ندادند و جواب صریح منفی یا مثبتی ذکر نمی‌فرمایند بلکه فقط روایت امام باقر علیه السلام را نقل می‌کنند که این روایت از روایات مشهور ایشان است که به چند سلسله‌ی سند مختلف از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است. معمر از محدّثین بوده و بعید است که این روایت را ندانسته باشد. چرا حضرت چنین پاسخی می‌دهد؟

در اینجا چند نکته است:

یکی این که اساساً این سؤال معمر بن خلّاد جایی برای طرح نداشته است و مطرح کردنش نادرست بوده است. سیره‌ی سیاسی امام موسی کاظم علیه السلام با سیره‌ی سیاسی امام باقر و امام صادق علیهما السلام متفاوت است و ایشان در زمان خودشان تقیّه نفرمودند و خروج نمودند. هارون کسی بود که از منصور ملاحظه‌ی بیشتری داشت و مخصوصاً نسبت به اهل بیت علیهم السلام و علویان بنای مدانه و ملاحظه و ... نداشت. این که این شخصیت محافظه‌کار، جنایتی را بر حضرت امام کاظم علیه السلام وارد نمود که حتی منصور مرتکب نشده بود، بخاطر قیام امام کاظم علیه السلام برای جلوگیری از انحراف خط شیعه بود.

هارون از مدینه به مکه عزم سفر داشت.

بعد از قیام‌های علویین و روی کار آمدن بنی‌عبّاس دیگر مظلومیت اهل بیت ابزاری برای بنی‌عبّاس نبود و بلکه عاملی برای تخریب و تخطئه‌ی بنی‌عبّاس شده بود.

هارون در مدینه اشراف بنی‌هاشم را جمع کرد. در جمع اشراف به امام کاظم علیه السلام گفت: بفرمایید این فدک مغصوب شما حدودش چقدر است؟ من همه‌ی آن را به شما پس می‌دهم.

ایشان فرمودند: نه! شما نمی‌توانید! چون هر حدّی بگویم نمی‌دهید!

هارون گفت: می‌دهیم!

حضرت فرمودند: عدن، قسطنطنیه، خراسان اگر بنای پس دادن فدک را دارید این حدودش است!

هارون گفت: این که حدود سرزمین اسلامی است!

این شد که به دستور هارون ایشان را علناً دستگیر نمودند و با خشونت و توهین از منزلشان با ضرب و شتم سوار بر مرکبی نمودند و دست و پا بسته ایشان را به کوفه منتقل نمودند.

سؤال معمر برای این بود که می‌خواست نظر و برداشت امام کاظم علیه السلام را در خصوص تقیه بدانند که آیا ایشان هم همان برداشت امام باقر و امام صادق علیهما السلام را دارند یا خیر (با وجود این که ایشان قیام نمودند) لذا حضرت روایت امام باقر علیه السلام را خواندند و جواب منفی یا مثبت ندادند. زیرا اگر نهی می‌کردند، خلاف سیره‌ی خودشان بود که قیام نمودند. اگر هم قیام را تایید می‌کردند، خلاف تقیه لازم می‌آمد.

لذا ایشان وی را به روایت امام باقر علیه السلام ارجاع دادند.

پس اگر ما باشیم و این روایت، این روایت دالّ بر این است که تقیه به معنای ترس نیست و معنای دیگری دارد و ممکن است قیام با تقیه سازگار باشد.

روایت چهارم:

وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَطَّانِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ السُّكَّرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ الْمُؤْمِنُ عَلَوِيٌّ إِلَى أَنْ قَالَ - وَالْمُؤْمِنُ مُجَاهِدٌ - لِأَنَّهُ يُجَاهِدُ أَعْدَاءَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ بِالتَّقِيَّةِ - وَفِي دَوْلَةِ الْحَقِّ بِالسَّيْفِ^۱.

اشکال سندی به این روایت:

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۶، ص: ۲۰۹؛ ۲۴ باب وجوب التقیه مع الخوف إلى خروج صاحب الزمان ع؛ ج ۱۶، ص: ۲۰۳.

ظاهراً این روایت را مرحوم صدوق رحمه الله هم نقل نموده‌اند. یکی از مشایخ ایشان احمد بن الحسن القحطان بوده است. در مشایخ آن دوره، قَطَّان نداریم. اگر قَطَّان باشد یک فرد مجهول است؛ اما اگر قحطان باشد از مشایخ صدوق است. بهر حال این فردی که در روایت ذکر شده مجهول است و همچنین سگری هم به عنوان موثق شناخته شده نیست. از آن بدتر، محمد بن عماره است. یک محمد بن عماره است که فرد غیر موثقی است و آیا این همان محمد بن عماره است یا کس دیگری است؟

روایت از نظر سند فوق العاده قابل خدشه است و سندش سراسر مجهول است. ضمناً با این مضمون هم تنها همین یک روایت نقل شده است و روایت دیگری نیست که سند محکم‌تری داشته باشد.

اشکال دلالی به این روایت:

دلالت حدیث هم مسأله دارد. این که در اوّلش گفته شده: المؤمن علوی؛ این حدیث را امام صادق علیه السلام در مقابل کسانی مطرح نمودند که به عنوان علویّ قیام نموده بودند. حضرت در پاسخ ایشان فرموده‌اند که تنها شما علوی نیستید و همه‌ی شیعیانی که پیرو امیرالمؤمنین علیه السلام هستند علوی هستند (نه تنها شما که نسباً فرزند ایشان هستید) پس مخاطب این روایت خاصّ است و حضرت در مقام بیان یک حکم کلی نیستند.

نکته‌ی دوم این که این حدیث از احادیثی است که (بر فرض قبول سلسله سند آن) نشان می‌دهد که تقیّه سکوت و خانه‌نشینی نیست. چون تقیّه را در یک مقطعی جایگزین سیف قرار داده است؛ زیرا فرموده است که یک ابزار مجاهده است (مانند سیف) پس تقیّه به معنای خانه‌نشینی و سکوت نیست؛ یک ابزار مجاهده به عنوان جانشین سیف است.

این چهار روایت، بخش اول روایات در مورد تقیّه بود و گفته شد که این روایات نمودار کلی تقیّه هستند. اما تمام فقهاء از آغاز تاکنون اجماع داشته‌اند به وجوب تقیّه و آنقدر که امام رحمه الله تأکید نسبت به تقیّه داشتند، هیچکس نکرده بود.